

جلسه 014

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

توجیه دیگری که برای این که معامله برای فضول واقع می شود در صورتی که فضول جمع بین متنافیین کرده باشد به این شکل که «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» که این جا گفتند با این که جمع بین متنافیین کرده است اما این معامله برای خودش واقع می شود اگر آن رد کند آن فلان برای خود فضول واقع می شود. توجیه دیگری که شده این است که فرمودند این جا درواقع دو امر واقع شده است، یکی این که این آقای فضول این متاع را برای خودش خریده به ذمه ی، به ثمنی در ذمه ی خودش، ثم این متاعی را که در اثر اشتراء شده است او را هبه می کند به فلانی به دیگری، حالا آن دیگری می گوید من نمی خواهم، قبول نمی کند این هبه را، خب قبول نکردن این هبه باعث نمی شود آن معامله ی اول باطل شود که، پس آن معامله ی اول سرچایش است این متاع هم می شود مال خود آقای فضول. کأنّ وقتی می گوید «اشتریت هذا متاع لفلان بثمان فی ذمتی» کأنّ این فلان بین دو تیرک است یعنی داعی ام، انگیزه ام این است که بعد از این که خریدم برای فلانی باشد، این است. خب این اگر درواقع کسی لفلان را چنین چیزی در نظرش باشد خب بله این مطلب درست است ولی این هم باید گفت که مجرد فرض و خروج از بحث است، این که جمع بین متنافیین نکرده که، فلذا امام رضوان الله علیه فرمودند «مضافاً إلى أنّه مجرد تصوّر خارج عن محلّ البحث» این جور بخواهیم توجیه بکنیم. علاوه بر این که حالا فرضاً این مسأله هم بگوییم که خارج از فرض نباشد از این غمض عین کنیم خب این آقای فضول که حالا اسمش را می گذاریم فضول که درحقیقت فضول هم نیست، اصلاً معامله ی فضولی این جا واقع نشده چون گفت اشتریت این فلان یعنی در نهایت می خواهم به او هدیه کنم برای او باشد و الا اشتریت به فلان ثمن در ذمه ی خودم، چه فضولی ای اصلاً این جا واقع شده؟ از او می خرد او که اصیل است، خودش هم که اصیل است می گوید فی ذمتی، پس اصلاً از بحث فضولی خارج می شود این جور توجیه. همان اشکای که محقق خوئی به بعضی از آن توجیهات قبل می فرمودند که این اصلاً فضولی ای نیست در این جا که شما بخواهی بگویی فضولی است. این جور بخواهید شما درست کنید این خروج از فرض فضولی

است اصلاً. حالا علاوه بر این با همین عبارتی که دارد می‌گوید «اشتریت لفلان بفلان ثمن فی ذمتی» دو انشاء دارد می‌کند، یک انشاء بیع و اشتراء، یعنی قبول بیع و یکی هم انشاء می‌کند هدیه و هبه‌ی به آن غیر را، چه جور این «اشتریت لفلان فی ذمتی» چطور می‌شود این انشاء هبه هم باشد انشاء اشتراء هم باشد؟ و حال این‌که آن هبه متأخر است رتبه‌اش از کجا؟ از اشتراء، چون باید ملکش بشود به دیگری هبه کند. پس هم یک صیغه‌ی واحده، یک لفظ واحد نمی‌تواند و علاوه بر این‌که این‌جا یزید بر این اشکال برای این‌که آن رتبه‌اش اصلاً متأخر است، باید با این انشاء تا پایانش که بگوید «اشتریت لفلان بفلان ثمن فی ذمتی» این تمام بشود تا ملکیت برای خودش حاصل بشود. وقتی هم ملکیت برای خودش حاصل شد که دوباره انشاء جدیدی نمی‌کند که. پس اگر همان موقعی که هنوز برای ملکیت برای خودش حاصل نشده باشد هبه بخواهد بکند آن وقت که می‌شود یک هبه‌ی مال مردم و مال آن بایع را دارد هبه می‌کند می‌شود هبه‌ی فضولی. اگر بخواهد نه هبه‌ی فضولی نباشد هنوز ملکش نشده تا انشاء پایان نیابد ملکش نشده تا بخواهد آن را هبه بکند. بنابراین این جور توجیهاتی که فرموده شده این‌ها تمام نیست و الحق فی المقام این است که همان‌طور که قبلاً گفتیم اگر قائل بشویم به این‌که این‌جا لازم نیست ثمن از کیسه‌ی کسی خارج بشود که مثنی در کیسه‌ی او وارد می‌شود خب تمام این موارد درست است مشکلی ندارد و تنافی‌ای هم درواقع نیست. اما اگر قائل به این مسلک شدیم کما علیه الشیخ الاعظم و بسیاری از اصحاب معروف بین اصحاب هست باید این‌جاها بگوییم این معامله باطل است. این ...

س: ??? در ظاهر کلامش که هنوز هست «اشتریت لفلان فی ذمتی» بالاخره اشتریت لفلان ??? ذمه‌ی او ???

ج: نه فی ذمتی دیگر، اشتریت این آقا این جوری توجیه کرد گفت این «اشتریت لفلان» این لفلان بین تیرک است یعنی می‌خرم به ذمه‌ی خودم اما این‌که می‌خرم برای این است که هدیه‌ی به فلانی باشد

س: ??? معاوضه نباشد درست می‌شود ...

ج: درست می‌شود ...

س: ??? تنافی در ظاهر کلام ??? تنافی ظاهر کلام او این است، خودتان این را فرمودید ...

ج: بله نیست، اشکال ندارد می‌گوید من این را می‌خرم برای فلانی پولش را هم خودم می‌دهم ...

س: نه فلانی که می‌گویید ظاهر کلامش این است که در ذمه‌ی خودش هم هست ...

ج: نه نه نه ...

س:

ج: نه ما نگفتیم، آن وجه تنافی، نه نه، ببینید می گوید اشتریت، چون می گوئیم تنافی که ندارد و اشکال هم ندارد واقعاً هم همین را قصد کرده که من این را، مثل یک پدری می رود می گوید این ماشین را برای فرزندم می خرم پولش را خودم می دهم

س:؟؟؟ لفلان ...

ج: لفلان بله ...

س: ظاهر کلامشان ...

ج: لفلان می خرم یعنی چی؟ یعنی مثنی نیاید توی کیسه ی من برود توی کیسه ی فلانی، اما مثنی از کیسه ی من خارج بشود، ما گفتیم تنافی ندارد، ما گفتیم درست است، گفتیم در باب بیع لازم نیست مثنی جایی وارد بشود که مثنی از آنجا خارج می شود. این جا می گوید آقا من این را می خرم نه برای این که این مثنی داخل در ملک من بشود، این را می خرم برای این که داخل در ملک فرزندم بشود اما پولش در ذمه ی خودم باشد این اشکالی ندارد. مثل این که عرض کردیم دیگر حالا مثلاً این جوری می گوئیم می خواهد جهیزه برای دخترش بخرد، اصلاً می رود به مغازه دار اصلاً این جوری می گوید می گوید از اول که مستقیم برود توی جیب، نه این که بیاید توی جیب من آن کالا، آن یخچال، آن فرش اول من مالک بشوم که پدر هستم ثم از من به عنوان جهیزه هبه بشود به فرزندم، اصلاً می خرم به این که مستقیماً از توی بایع وارد در ملک فرزندم بشود منتها پولش را او نمی دهد پولش را من می دهم درست؟ این را معمول اصحاب می گویند اشکال دارد این معامله غلط است این معامله باطل است، بزرگانی مانند عرض کردیم محقق ایروانی، مانند سیدنا الاستاد آقای شبیری و بعضی اجلاء دیگر می گویند نه این متعارف است در عرف و در ابناء عقلاء چنین معاملاتی انجام می شود و توی بیع مقوم بیع این نیست، معاوضه نیست مقوم بیع. بله غالب اوقات این چنینی است که معاوضه است، اما نه این بیع است این درست است.

س:؟؟؟ اشتریت به معنای اشتراء باشد این دلالت می‌کند بر بیع و شراء بعد لفلان مثلاً دلالت می‌کند بر امر دیگر معامله‌ی ثانی؟؟؟ چرا؟ چون این‌جا درواقع دارد تملیک؟؟؟ می‌کند و؟؟؟ ارادت دارد بر هبه؟؟؟ این لفلان هم تملیک؟؟؟ خیلی وقت‌ها پدر و پسر وقتی می‌خواهند این کار را بکنند می‌گویند آقا همین است، اگر کسی تحفظ بر ماهیت؟؟؟ همین حرف را می‌زند؟؟؟ برای پسر می‌خرم ولی پولش را خودم می‌دهم درواقع دارد تملیک؟؟؟

ج: بله ببینید «اشتریت لفلان» توضیح دادم «بثمن فی ذمتی» این لفلان جار و مجرور متعلق به کی هست؟ به اشتریت هست دیگر....

س: به قرینه‌ی؟؟؟

ج: نه یعنی «اشتریت و هو لفلان» این‌که نگفته، می‌گوید «اشتریت لفلان» یعنی این خریدن من برای فلانی است. حال صبر کنید پس ظاهرش این است که اشتراء برای او است این یکی. دو: تا ثمن را نامش نبرد هنوز انشاء بیع تمام نشده. بله اگر می‌گفت اشتریت این متاع را بدرهم فی ذمتی لفلان، حالا آن ممکن بود شما این جوری بگویید. اما وقتی این لفلان را این وسط آورده که می‌خورد به اشتریت و هنوز بثمن فی ذمتی که مقوم انشاء بیع است نیاورده هنوز بیعی محقق، هنوز مالکیتی نسبت به آن متاع پیدا نکرده که بگوید لفلان. بله اگر لام لام هبه نباشد یعنی بگوید می‌خرم این را برای فلانی یعنی به انگیزه‌ی فلانی که مثلاً آن شاد بشود حتی به او هم نمی‌خواهم بدهم ولی او بداند من این را خریدم برای خودم او شاد می‌شود، حالا می‌گوید لفلان. حرف ببینید فرمایش امام و این بزرگان این است که شما مسأله‌ای که این‌جا دارد طرح می‌شود یک مسأله‌ی واقعی است که تنافی می‌خواهد بگویند هست، توی همین‌جا که واقعاً تنافی است چه جور می‌شود، شما یک توجیه‌هایی می‌کنید که از تنافی بیرونش بیاورید اصلاً دوتا معامله می‌کنید یک چیز دیگر می‌کنید، این آن چیزی نیست که مطرح انتظار باشد. شما این جوری دارید. حالا شما توی رساله‌ی عملیه می‌توانید هردو را بنویسد بگویید اگر کسی این جوری بود درست حسایی، جداً این را می‌خواهد بگوید حکمش این است، اگر نه جداً نمی‌خواهد این را بگوید فرمالیته می‌خواهد بکند، یک عبارتی می‌گوید ولی قصدش چیز دیگری است خب آن مثلاً فلان می‌شود.

به خدمت شما عرض شود که این راجع به مقام اول که مقام اول خلاصه‌اش چی بود؟ این بود که اگر آن غیر رد کرد می‌خواهیم ببینیم که معامله برای خود شخصی که حالا ما نامش را می‌گذاریم فضول محقق می‌شود یا نه؟ که حق در مقام

و الاقوی فی المقام این است که نه در این موارد اگر بخواهیم توجیهات خلاف ظاهر را نپذیریم معامله باطل است. و اما مقام ثانی، مقام ثانی این است که ...

س:

ج: اینها توجیهات خلاف ظاهر است یا توجیهاتی است که اصلاً باطل است علاوه بر این که خلاف ظاهر است باطل است

س:

ج: نه آنجا هم دیروز اشکال کردیم آنها را دیگر ...

س:

ج: بله مگر اینطور بگوییم که این دو را جدا بکند باز آن هم خروج از فرض مان است، آن هم دیگر به خدمت شما عرض شود که دیگر همان مطالبی است که قبلاً عرض کردیم و دیروز عرض کردیم.

و اما مقام ثانی، مقام ثانی این است که خب حالا آمد آن غیر قبول کرد، آقایان گفتند چی؟ عدهای گفتند مال او می شود. اگر او غیر قبول کرد معامله مال او می شود یعنی گفت «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» آن هم گفت «قبلت» خب عدهای گفتند این جا معامله درست می شود، عدهای هم می گویند نه، دو قول است دیگر این باطل است. کسانی که می گویند باطل است وجهش روشن است، چی هست وجه آن؟ وجهش این است که این معامله که ثمن از کیس کسی بیرون بیاد و مثن در کیس دیگری وارد بشود این با حقیقت بیع سازگار نیست، شما می گویی «اشتریت لفلان» یعنی متاع برود در کیسه ی فلان بدرهم فی ذمتی یعنی پولش از کیسه ی من خارج بشود، این بیع نیست. فلذا می گوید این باطل است. محقق نائینی قدس سره قائل شده به این که این درست است و برای همین همین کسی که نامش را می گذاریم فضول، برای آن دیگری اگر قبول کرد واقع می شود. برای اثبات این مطلب دو مقدمه ایشان اقامه فرموده به نقل محقق خوئی قدس سره. مقدمه ی اولی این است که فرموده مقتضای اطلاق عقد این است که این عقد مال همان کسی است که عاقد است دارد عقد را به جا می آورد؛ الان کسی می رود در مغازه ای بایع می گوید بعثک هذا المتاع، او هم می گوید اشتریت؛ خب اشتریت ظاهرش این است که برای خودم دارم می خرم دیگر، اشتریت فلان مبلغی که بایع گفته، ظاهرش

این است که برای خودش دارد می‌خرد. پس اطلاق العقد ظهور دارد در این که مال همان کسی است که عاقد است نه مال غیر او. و این را تنزیل کردند به واجب نفسی و غیری و عینی و کفایی که در اصول گفته می‌شود اگر شارع فرمود که اسجد سجده‌تی السهو مثلاً عند الکذا عند کذا ظاهرش این است که این وجوب نفسی دارد نه غیری و وجوبش عینی است نه کفایی یعنی خودت باید انجام بدهی، چون آن‌ها قید زائد می‌خواهد. اما وجوب نفسی، وجوب عینی قید زائد نمی‌خواهد. خب پس این مقدمه‌ی اول. مقدمه‌ی دوم این است که آن چه که حقیقت بیع را تشکیل می‌دهد مبادله‌ی بین المالین است، این خصوصیات که مال این باشد مال آن باشد فلان این‌ها، این‌ها خارج از حقیقت بیع است، بیع همین است که این، این متاع با این متاع مبادله بشوند همین. بعد ایشان فرموده خب اگر آن چیزهایی که خارج از این مبادله هست با هم تهافت داشت این‌ها کالغو کالمعدوم حساب می‌شوند. الان این جا گفته «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» این لفلان با این فی ذمتی با هم جور در نمی‌آیند؛ چون جور در نمی‌آید این‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. چی برای ما می‌ماند؟ «اشتریت هذا بدرهم» آن لفلان با این فی ذمتی تعارضاً تساقطاً، مثل این است که گفته نشده. وقتی این جور شد آن عبارت انشائی می‌شود چی؟ می‌شود «اشتریت هذا بدرهم فی ذمتی» لفلانش، بآء فی ذمتی این‌ها، آن‌ها هم گفتیم که این‌ها دخالت در حقیقت بیع ندارند این اشتریت، این هذا بهذا این تمام حقیقت معامله است، هذا بهذا، هذا بدرهم، این. اما لفلان و فی ذمتی این‌ها دخالت ندارد. وقتی این جور شد پس طبق مقدمه‌ی ثانیه در اثر تعارض قیدین این قیدین کأن لم یکن و لغو می‌شود کأن گفته نشده، وقتی کأن گفته نشد مقدمه‌ی اولی می‌گفت چی؟ می‌گفت هر بیع مطلقاً، هر انشاء مطلقاً که قید توی آن نباشد منصرف به کی هست؟ ظاهر به کی هست؟ به خود عاقد است. پس بنابراین با ضم این دو مقدمه می‌فهمیم این بیع مال عاقد است دیگر. این مال صورتی که می‌گوید «اشتریت هذا لفلان بدرهم»، آن جایی هم که می‌آید می‌گوید «اشتریت لنفسی بدرهم فی ذمة الغیر» یک بچه‌ای می‌آید در مغازه‌ی فرش می‌گوید اشتریت این فرش را برای خودم به فلان مبلغ در ذمه‌ی پدرم. این برای خودم و در ذمه‌ی پدرم این دوتا با هم نمی‌سازد این کالغو است، پس مثل این که آمده چی گفته؟ گفتند اشتریت به فلان مبلغ. خب اگر گفته بود اشتریت به فلان مبلغ گفتیم ظاهر اطلاق چی بود؟ برای خودش است پس الان هم برای خودش است. این فرمایش محقق نائینی قدس سره هست که بیان فرموده.

س:

ج: باید گفت نه، این جا البته آن جا هم چون گفته بود که ...

س:؟؟ یک جورایی مثلاً معامله درست بوده ولی این مسئول؟؟ این معامله با این بیان درست بشود. با یک بیان دیگر ...

ج: خب حالا ببینید؛ ما بیان النائینی را داریم می گوئیم نه بیان العلوی دام ظلّه، بیان النائینی حالا باید ...، اوشان گفته ...

س:

ج: این را داریم می گوئیم. حالا بگذار این تمام بشود بعد حالا یک بیان دیگری کسی دیگه دارد، یک حرفی دیگه، حالا

آقای نائینی؛ ایشان که نقل می کند این جوری فرموده: «أَنَّ مقتضى إطلاق العقد والمعاملة الصادرة من شخص أن العقد له ما لم ينصب قرينة على صرفه للغير».

س: ...

ج: بله، وقتی نصب قرینه نکند ظاهرش این است که برای خودش است. بعد فرمود «وإطلاق العقد أيضاً يقتضى وقوعه للعائد حتى ينصب قرينة على أنه للغير». این مقدمه اولی.

مقدمه ثانیه: «أَنَّ المعاملة إنما تتقوم بالمبادلة بين المالين، (فقط) وغيرها من القيود والاضافات خارجة عن حقيقتها، ففي صورة التعارض» آن اضافات «تقع لغواً لا محالة»، مثل این که نگفته، خب نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود چه در آن مثال اول چه در آن مثال دوم این لفلان و؟؟ فی ذمه دیگری یا فی ذمه ...، این ها کانه نیست. این ها را ...، نیست. پس می شود چی؟ می شود «إشتریت هذا بدرهم» یا به هر چیز دیگری. ثمن هر چه باشد. خب این عبارت گفتیم منصرف به چیه؟ ظهور در چی دارد؟ مال خود عاقد است دیگه، همین آقای فضول آمده این ها را دیگه، همان که اسمش را می گذارید فضول دیگه، می گوئید آن اضافه ها، آن ها کأن لم یکن است. خب، بعد فرموده است که «وعلى هاتين المقدمتين بنى أن الاضافة إلى الذمة والاضافة إلى الغير في البيع وإن كانت كل واحدة منهما قرينة على صرف البيع إلى العاقد في الصورة الأولى وللغير في الثانية» این درست است. «إلا أنّهما لتعارضهما تسقطان»، از بین می روند. «فبقي في البين أصل المبادلة بين المالين، وقد عرفت أن إطلاق العقد يقتضى وقوعه للعائد والمباشر» در هر دو صورت «وبذلك نحكم على أن البيع وقع للعائد سواء أجاز الغير أم رده»،؟؟ آقای نائینی فرموده این بیع درست است. ولو او هم اجازه بدهد مال او نمی شود. مال آن غیر نمی شود.

س: ...

ج: بله، گفته مال او نمی‌شود. مال همین عاقد است. بیع درست است، مال عاقد است. پس قول اول این که باطل است. قول دوم این است که صحیح است. حالا صحیح است مال کیه؟ نائینی فرموده مال همان عاقد است.

س:؟؟ توجیهات آخه، الوقوع تابعه للحصول، الان قصد آقای بایع این بوده واقعاً یا نه؟ خب این توجیه ظاهری دارد می‌کند.؟؟ خب الان قصد این بوده یا نه؟ قصد عاقد؟ ما حالا توجیه؟؟

ج: ما هم با شما موافقیم. فلذا عرض می‌کنیم همه‌ی این‌ها ناتمام است. و در این صورت هم معامله باطل است. همان‌طور که قبلی گفتیم باطل است این، اگر غیر هم قبول کرد معامله باز هم باطل است. چرا؟ علتش همان است. به همان وجه‌هایی که گفتیم. که انشاء نشده آن، آن‌که او واقعاً انشاء کرده، قصد کرده، آن‌که بنابر مسلک کسانی که می‌گویند باید ثمن در همان کیسه‌ای وارد بشود که متاع از آن کیسه خارج شده و متاع در همان کیسه‌ای وارد بشود که ثمن از او خارج شده. بنابراین باطل است. بنابر آن مسلک حق ولو غیر مشهور نه، درست است. همان که او قصد کرده، اگر او اجازه کرد می‌شود مال او. ولی این بزرگان این‌طوری فرمودند. خب محقق خوئی قدس سره جواب دادند. آقای مرحوم امام هم قدس سره جواب فرمودند. محقق خوئی، ایشان فرموده که مقدمه اولای آقای نائینی درست است که بله، اطلاق عقد اگر قیدی نباشد توی آن، نصب قرینه‌ای نشده باشد، این ظاهرش این است که برای خود عاقد است. این مقدمه اولی درست است. اما تطبیق این مقدمه اولی بر مقام به واسطه مقدمه ثانیه نادرست است. چرا؟ چون فرموده بالاخره این آقای فضول قرینه که آورده توی مقام، قرینه را آورده. حالا شما اگر گفته لفلان فی ذمتی یا آن‌جا گفته لِنَفْسِی، پولش فی ذمه فلان، بالاخره قصد نصب قرینه کرده دیگه، قرینه آورده. حالا شما تاره می‌فرمایید که این معنا ندارد. این چیزی که آن قرینه بر آن اقامه کرده لا معنا له، چه آن می‌گویید ثمن باید در همان جایی وارد بشود که ثمن از او خارج شده، ثمن باید در جایی وارد بشود که ثمن از آن‌جا خارج شده، خب باید بگویید دیگه این معامله باطل است دیگه، تعارف ندارد که، او نصب قرینه کرده دارد این را انشاء می‌کند. شما هم که قبول ندارید این را، می‌گویید نمی‌شود چنین چیزی. خب باید بگویید معامله باطل است دیگه. و اگر بگویید که، حرف ما را بنزید، آن توجیهی که ما کردیم. بگوییم این‌جا به قرینه همین تنافی ما می‌فهمیم درواقع دوتا بیع بوده. خب این‌جا هم باید بگویید صحیح است و برای او غیر هم واقع می‌شود.

اگر آن غیر رد کرد مال این واقع می‌شود. باید این جوری بگوئید دیگه؛ چون ما چه جور درست کردیم مای آقای خوئی چه جور درست کردیم؟ گفتیم به قرینه این که معنا ندارد که جمع بین متنافیین بکند، حالا این که دارد می‌گوید «إشتریت لفلان بدرهم فی ذمتی»، این درواقع می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد بگوید آقا، من این را خریدم و بین این متاع و آن متاع را مبادله کردم. این برای آن آقا اگر قبول کند. اگر او قبول نکرد برای خودم. این جوری ایشان توجیه کرد دیگه و گفت این جا تعلیق هم، فرمود تعلیق هم این جا اشکال ندارد. چون این تعلیق به چیزی است که بیع بر او واقعاً متوقف است. علاوه بر این که دلیل بر ابطال تعلیق اجماع است. اجماع این صورت را نمی‌گیرد. قدرمتیقنش جاهای دیگر است. خب، پس بنابراین باید شما بگوئید این جا؛ اگر او قبول کرد خیلی خب، اول معامله را برای او انجام داده، او هم که قبول کرد، می‌شود ملک او. اگر او قبول نکرد علی نحو تعلیق گفته مال خودم؛ معامله برای خودم دارم انجام می‌دهم. خب می‌شود مال خودش.

و اما اگر گفتیم که این «قرینه علی أحد الأمرین» نیست، بلکه یک معامله‌ای را دارد انجام می‌دهد «قاصداً لحقیقتها ولو لإعتقاده صحّة هكذا معامله»، می‌گوییم ممکن است این توی ذهنش این است که نه، چنین کاری اشکال ندارد. مثل آقای ایروانی. مثل بعض بزرگان دیگر. فلذا می‌آید می‌گوید «إشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی». واقعاً همین مفاد را دارد انشاء می‌کند به زعم این که این درست است و تنافی ای نمی‌بیند. خب در این صورت عبارتی که دارند این جور فرمودند که ببینید؛ چی می‌خواهند بفرمایند. «فحينئذ بما أنّ الكلّی لابدّ أن یضاف إلی شخص معین فی المعاملة فتقع المعاملة لذلك الشخص الذی اضيف إلیه الكلّی فی المبادلة»، فرموده که این جا باید بگوییم معامله برای کی واقع می‌شود؟ برای همان که کلی به او اضافه شده. اگر گفت «إشتریت لفلان بدرهم فی ذمتی»، درهم به کی اضافه شده؟ به خودش. به همین مشتری، به همین فضول. پس این معامله برای فضول واقع می‌شود. و اگر گفت «إشتریت لنفسی بدرهم فی ذمة زید» این معامله باید بگوییم برای کی واقع می‌شود؟ برای زید واقع می‌شود. ما این جای کلام ایشان را نتوانستیم هضم بکنیم این فرمایش ایشان را. درست است که کلی باید اضافه بشود. تا چی پیدا کند؟ تا مالیت پیدا کند. تا بتواند ثمن واقع بشود. یک کسی بیاید بگوید آقا، من این فرش را فروختم به صد تومان؛ نه در ذمه خودم نه در ذمه دیگری، همین صد تومان توی هوا. این نمی‌شود. باید کلی به یک ذمه‌ای اضافه بشود تا مالیت پیدا کند. اما مالیت پیدا کردن معنایش این نیست که معامله‌ام

بشود مال او. وقتی که او معامله را که انشاء کرده، فرض این است که چون اعتقادش این بوده چی را انشاء کرده؟ در صورت اول انشاء کرده «لفلان بدرهم فی ذمتی»، این را انشاء کرده، ولو روی اعتقادی که خودش داشته، روی تصور و تخیلی که خودش داشته، این تخیل نفسانی، این باعث شده که انقداح اراده در او بشود و چنین چیزی را انشاء کند. خب انشاء کرده دیگه، آن وقت شما چه طور می گوئید مال آن کسی است که کلی به او اضافه شده؟ چه در صورت اولی چه در صورت ثانیه. بنابراین این فرمایش ایشان در این بخش اخیر؛ این درکش برای ما محقق نشد که ایشان چی می خواهند بفرمایند. اگر این چیزی است که ظاهرش است که این اشکال را دارد.

حضرت امام قدس سره این طور پاسخ فرمودند. که فرمودند به این که هم مقدمه اولی نادرست است که آقای نائینی فرموده که آقای خوئی تصدیق کردند مقدمه اولی را. هم مقدمه ثانیه.

اما المقدمة الأولى: این که عقد اگر قرینه ای نصب نشود این مال عاقد است، وجه آن انصراف اطلاق و ظهور اطلاق نیست که آن دو بزرگوار فرمودند. بلکه وجه آن قرینه ارتکاز است. که کسی که می آید معامله ...، مرتکز این است که برای خودش دارد معامله می کند. این قرینه ارتکاز باعث می شود نه کلام انصراف به او دارد، ظهور در او دارد.

فرموده: «أن وقوع العقد بلا قيد للعاقد ليس لأجل انصراف المطلق إليه، بل لأجل القصد الارتكازي». یعنی همه می گویند خیلی خب، اگر غیر از این بود که نصب قرینه به معنای این که خودش را قصد کرده «و العقود تابعة للقصد» این است جهت آن «و مع فقه لا ينسب إليه» اگر آن قصد ارتکازی وجود نداشته باشد، آن قرینه وجود نداشته باشد اصلاً به آن شخص، به عاقد نسبت داده نمی شود. این پس این مقدمه اول هم درست نیست. خب حالا ایشان ممکن است بگویند، آقای نائینی بگویند حرف شما را قبول می کنیم، مقدمه مان را اصلاح می کنیم.

س: یعنی ظهور لفظی می خواهند بگویند ...

ج: آره، می خواهد بگوید ظهور لفظی ندارد که شما می گوئید اطلاق در این ظهور دارد. نه، این به واسطه آن ارتکاز است که؟؟ این اشکال البته اشکال علمی است فقط حالا بین علمین؛ ولی این جور نیست که اگر این اشکال وارد باشد استدلال آقای نائینی به طور کلی عقیم بشود. خب آقای نائینی می فرمایند که خیلی خب، باشد، ما می گوئیم ارتکاز، نمی گوئیم ظهور لفظی.

س: شما انصراف را؟؟

ج: بله؟

س: همان کلام سابق امام که آن جا هم انصراف فرمود ظاهراً انصراف هم ...

ج: بله، حالا عرض می‌کنم حالا.

اشکال دوم ایشان این است که آقای، شما می‌گویید آقا، این دوتا قیدها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند؛ کأن لم یکن می‌شوند. پس بنابراین ما کأن یک مطلق داریم. مطلق هم که گفتید انصراف پیدا می‌کند. حالا یا به قول ما انصراف پیدا نمی‌کند ولی عقد مطلق به واسطه ارتکاز می‌شود مال عاقد. از این جهت من گفتم که عقلاء اشکال در مقدمه اولی استدلال را بالمره از بین نمی‌برد باید تصحیح کرد. اگر مقدمه ثانیه درست باشد، حالا مقدمه اولی را چه به فرمایش آقای نائینی تقریب کنیم چه به فرمایش امام تقریب کنیم. نتیجه باز یکی می‌شود. می‌گوییم آقا، این آقا، این قیدها که کأن لم یکن است. پس کأن این عبارت انشائیّه قید توی آن نیست. حالا قید که توی آن نبود إما للعاقد می‌شود. إما للانصراف اللفظی که آقای نائینی می‌گوید و إما للارتکاز که شما می‌فرمایید. اما این فرمایشی که فرموده است که «أن التعارض الموجب للتساقط لا یوجب حصول مطلق منصرف إلى العاقد»؛ کلام مطلق درست نمی‌کند که «أن الإطلاق عبارة عن الإيقاع بلا قید، و سقوط القیدین لا یوجب عدم القید من أول الأمر». خوب دقت فرمایید. ما کجا اطلاق داریم؟ وقتی واقعاً کلام این آقای منشی و این عاقد قید نداشته باشد. این که برای ما احراز نمی‌شود که. ما نمی‌دانیم. این قید با آن قید تعارض می‌کند. یعنی نمی‌دانیم این است یا آن است؟ نه می‌توانیم بگوییم این است نه می‌توانیم بگوییم آن است. اما نمی‌توانیم بگوییم اصلاً قید نداشته که. تعارض معنایش این نیست که درواقع هیچ کدام نیست. تعارض معنایش این است که نه می‌توانیم حکم کنیم این است نه می‌توانیم حکم کنیم آن است. اگر یک خبری آمد گفت هذا واجب، یک خبری آمد گفت هذا حرام، خب تعارض دارد. خب می‌فهمیم درواقع هیچ کدامش نیست؟ نه، هر دوی آن نمی‌شود باشد. ولی شاید واجب باشد، شاید حرام باشد. حالا این جا هم آقای نائینی؛ شما می‌فرمایید این با آن سازگاری ندارد. می‌فهمیم پس هر دو قیدها این نگفته. اما واقعاً کلامش هم هیچ کدام را ندارد؟ انصراف مال آن جایی است که واقعاً کلام قید نداشته باشد.

س: ...

ج: بله؟

س: یعنی چون تلفظ کرده به طرفین دیگه؟؟

ج: نه دیگه، بله دیگه، گفته دیگه این را.

س: ...

ج: تعارض دارد به معنای، تعارض بیش از این اقتضاء نمی‌کند که هر دوی آن مراد او نیست.

س: در مقام؟؟ باید جاری بکند. چون محتمل هست آن‌جا.

ج: که چی؟

س: یعنی در مواردی که ایشان هیچ‌کدام از دو طرف را نگفته باشد اصالة العدم را باید جاری بکند. چون آن‌جا هم

محتمل هست قیدی باشد.

ج: یعنی هیچی نگفته؟

س:

ج: آن‌جا که نگفته، آن‌جا که هیچ‌کدام را نگفته ...

س:

ج: خب آن‌جا که تعارضی نیست. آن‌جا ...

س: نه، نه، برای این‌که قیدی نیست باید اصالة العدم جاری؟؟

ج: بله، بله، این‌جا ...

س:

ج: بله؛ آن‌جا ظهور اطلاقی منعقد می‌شود چون هیچ‌کدام را نگفته. درست؟

س: اگر شک کنیم چی می‌شود آن‌جا؟

ج: اصل عدم است دیگه.

س: خب این‌جا چرا اصل عدم نمی‌شود؟

ج: این جا نمی شود. چرا؟ چون گفته فقط تعارض است. شما می گوئید چون تعارض می کند پس معلوم می شود اصلاً نیست؟ تعارض ... ببینید ...

س: حجت نیست دیگه اصلاً، قید و حجتی نداریم؟؟

ج: نه، نه، نمی توانیم.

س: چرا ...

ج: نه، توی عقلاء این جا اصالة العدم نیست. فقط می گویند این دوتا با هم نمی سازد. اما کأن لم یکن است؟؟ به جوری که بگوئیم درواقع هم اصلاً نیست چنین چیزی نیست. پس بنابراین ما در این موارد نمی توانیم اثبات کنیم یک مطلقاً انشاء کرده است عاقد. ما دلیل بر این نداریم. آن جایی که بله، هیچی نمی آورد، خودش هیچی نمی گوید، آن جا هم ما نمی گوئیم انصراف دارد. آن جا می گوئیم به قرینه ارتکاز که قصد کرده می گوئیم. حالا؛ اینش گفتیم خیلی مهم نیست بین العلمین، اینش ...، اما این مطلب دوم مطلب تمامی است. این یک دقتی است که در جواب محقق خوئی قدس سره نیامده بود. این جواب حسابی است که حضرت امام رضوان الله علیه این جا می فرمایند. می فرمایند خب شما تعارض دارید. خب تعارض دارد. تساقط می کنند. تساقط می کنند چه معنا دارد؟ یعنی نه می شود گفت این صادر شده به مراد نه می شود گفت این مراد است. اما هیچ کدام نبوده؛ این دیگه مفاد، این دیگه تعارض نیست. پس در این جا ثابت نمی شود که یک مطلقاً از او سرزده تا شما بگوئید، بفرمایید که انصراف دارد یا ما بگوئیم قرینه فلان، ما هم که می گوئیم قرینه ارتکاز؛ در کجا است؟ در جایی است که خودش قید نیاورده باشد. بدانیم قید نیاورده. یعنی به حسب ضوابط محاوره؛ اما این جا ما نمی دانیم قید نیاورده. شاید باید درواقع یکی از این ها باشد. پس بنابراین آن قرینه ارتکاز هم نمی تواند کارایی داشته باشد. بنابراین این فرمایش محقق نائینی هم با این اشکالاتی که شد وارد نیست. حق در مقام هم همان است که گفته شد که علی مسلک المشهور باید گفت معامله باطل بالمره و علی مسلک غیر مشهور، باید گفت صحیح. این هم این تمام کلام ما در این جا است. ان شاء الله از جلسه بعد که روز شنبه برگزار می شود الکلام فی جریان الفضولی فی المعطاء و عدمه. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان